



آرتور سائول دیلی

که آید بهار...



اسماعیل آذر
استاد دانشگاه

چند وقت پیش شعری از «هانری لانگ‌لو» ترجمه کردم که این یادداشت را هم نقل به مضمون با آن شروع می‌کنم: سربازی در جنگ زخم شمشیر می‌خورد و به دیواری تکیه می‌دهد که ناگهان فرشته مرگ را می‌بیند. به او می‌گوید تو قدرت داری هرکاری که می‌خواهی در حق من بکنی اما من تسلیم تو نمی‌شوم. اگر انسان‌ها تسلیم ناملازمات پیرامون خود نشوند و در وجود خودشان بایستند و خودشان، خودشان را شکست ندهند، هیچ چیز در این عالم نمی‌تواند انسان را شکست دهد. همه رؤیاهای انسان‌های شکست خورده در هم می‌ریزد، زمانی انسان بی‌رؤیا، بی‌آرزو و امید است که در درون خود شکست خورده باشد. حدیث نفس انسان‌هایی را که به کرونا دچار شده‌اند را خوانده‌ام و آن دسته از افرادی که در مبارزه با کرونا او را شکست داده‌اند؛ با خود فکر می‌کنم کسی می‌تواند رؤیایپردازی کند که وجهی محکم از خویشتن خویش در درونش داشته باشد و این دژ درونی انسان است که نمی‌گذارد رؤیای نامطلوبی در ذهنش شکل بگیرد و همین است که می‌گویم رؤیایپردازی باید به قدر وسعت انسان‌ها باشد. مولوی می‌گوید: آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه؛ این‌جا می‌توانیم آرزو را معادل رؤیا فرض کنیم. گمان می‌کنم هر چیزی را که انسان درباره آن رؤیایپردازی کند می‌تواند به واقعیت برساند. به قول صائب: «می‌توان رفت به یک چشم پریدن تا مصر / بوی پیراهن اگر قافله سالار شود» باور دارم تا زمانی که ما بترسیم و اندیشه را خرج زندگی مان نکنیم به رؤیاهایمان نمی‌رسیم، همان‌گونه که در قرآن مجید هم آمده «أَفَلَا تَعْقِلُونَ، تَذَكَّرُونَ، تَتَفَكَّرُونَ» بزرگ‌ترین نعمت انسان اندیشیدن است و اگر اندیشیدن را در خود گم کنیم همه چیز را گم کرده‌ایم. پس این شعر را زمزمه کنیم که «که آید بهار و پیراهنِ بیشه نو شود»

رؤیایابی به مثابه تسلی



سانا زبانی
بازگرناتر

این روزها حال دلمان خوب نیست و نمی‌توان به راحتی امیدوار و شاد بود و همه خوب می‌دانیم که آسیب بسیار زیادی به دلیل کرونا به مردم و جامعه وارد شده است. خیلی‌ها ممکن است به سختی و در ناامیدی و با گرفتاری و بیماری شب را به صبح برسانند و زندگی کردن برای همه سخت شده و آینده‌انگار پُر از هیچ شده‌ام نمی‌شود ناامید بود و به معجزه و رؤیایدل خوش نداشت. پس امیدوارم معجزه‌های اتفاق بیفتد که دیگر نگوییم دریغ از پارسال. هر چند باید بابت چیزهایی که داریم حتی اگر سقفی ساده و استیجاری است، شکر گزار باشیم. سلامتی نعمت بزرگی است که این روزها بیش از پیش در معرض خطر قرار گرفته و باید بیشتر مراقب بود. ذهنی می‌تواند رؤیایابی کند که حالش خوب باشد و اگر امیدواری و حال خوب وجود نداشته باشد، رؤیایابی هم کم‌رنگ می‌شود. گاهی وقت‌ها بخشی از زندگی بر پایه رؤیای گذر برای همین است که می‌گویم رؤیایابی نباید از دست برود. رؤیا همیشه تسلی بخش زمان‌هایی است که در گرداب ناامیدی دست و پنجه نرم می‌کنیم برای همین باید سعی کرد که بیشتر رؤیایافت و برای رسیدن به رؤیاهات تلاش بیشتری کرد. رؤیاهایمان می‌تواند فردی یا جمعی باشند، برای تحقق رؤیاهای جمعی همه باید دست به دست هم دهیم و کنار هم به سمت آینده بهتر پیش برویم.

رؤیای کودکی ام کجاست؟



رضافزانی
نویسنده و بازیگر

جمله بیگانه‌ای نیست، اما آرزوی من دیدن شادی همیشگی بچه‌هاست. فکر می‌کنم این بچه‌ها هستند که می‌توانند جامعه را بسازند. امید ما به جوانانی است که جامعه به دست آنان می‌افتد. رؤیای من بالندگی بچه‌هاست، چه بچه‌های ایران و چه بچه‌های جهان. رؤیا جز ولایت‌فک بشری است. من با رؤیای کودکی ام زندگی می‌کنم. شعری را اینجا می‌آورم که در کتاب «بانوی نیلوفری» چاپ شده است: «رؤیای کودکی ام کجاست؟ / در خواب کدام مسافر خسته می‌گذرد این خیال سبز / مادرم شقایق نیم شبی بر لب تیدار مردی مرده روید / مردی چنان عاشق که آبی چشمانش نوشگاه پرندگان بود / رؤیای کودکی ام کجاست / در بستر تنهایی کدام بانوی عاشق که از جانش خواب خدا را هم آشفته می‌کند / رؤیای کودکی ام کجاست. «انسان بدون رؤیایک جسد است و خالی از هر چیز است؛ به کودکی کردن بچه‌ها نگاه کنیم تا متوجه شویم که آنها چگونه با رؤیایشان زندگی می‌کنند. باشخصیت‌های خیالی که دوست دارند حرف می‌زنند، بازی می‌کنند و با آنها ارتباط برقرار می‌کنند. رؤیای بشر هم همین‌طور ساخته شده است و تمام سقینه‌هایی که به فضا رفتند یا حتی پیش از آن تمام پیشرفت و تکنولوژی بشری از همین رؤیایپردازی آدمی به تحقق رسیده است. انسان بی‌رؤیا، انسان مرده است و ما همیشه باید رؤیایپروری کنیم و دست از امید و آرزوهایمان برنداریم.

خیال می باقم و می نویسم



داوود فتحعلی‌یگی
کارگردان تئاتر

من این روزها مشغول نوشتن نمایشنامه‌ای هشتم و همیشه هم رؤیاهای زیادی برای نمایشنامه‌هایم دارم؛ به‌طور همزمان چند کار در دست دارم و به همین خاطر برای هر کدام رؤیاهای متفاوتی به ذهنم می‌رسد، البته بهتر است نامش را خیال بافی بگذاریم. من خیالاتی را می‌باقم و از این طریق به فضای نمایشنامه و حال و هوای شخصیت‌ها نزدیک می‌شوم و بعد آنها را روی کاغذ می‌آورم و پروبال می‌دهم و بعد هر بار که روی کاغذ می‌آورم چیزهای جدیدی به ذهنم می‌رسد که خود موجب خیال بافی‌های جدید است؛ اگر یک نویسنده نتواند خیال بافی کند، نمی‌تواند داستان بنویسد. ممکن است مبنای اصلی داستان الهام گرفته از طبیعت و محیط اطراف باشد، اما طبیعتاً نویسنده با رؤیایابی‌های خود در آن دخل و تصرف می‌کند و وارد خیال بافی می‌شود. رؤیای جمعی و اجتماعی من، همزیستی مسالمت آمیز مردم با رفتن و ویروس کرونا کنار هم است؛ برای هر شخص، چیزهای زیادی تداعی کننده رؤیا هستند، بستگی دارد که مقصود از رؤیا خاطره باشد یا چیز دیگر. اگر مقصود خاطره باشد بایدین تمام عزیزان آن خاطره‌ها زنده می‌شوند، اما گاهی هم پیش می‌آید که با مطالعه بعضی آثار، چه یک جمله چه یک خبر، قصه کوتاه، کتاب تاریخی یا حتی شنیدن یک سخنرانی کوتاه از یک اندیشمند، موجب رؤیایابی در ذهن می‌شود و ذهن مدام رؤیایابی می‌کند.

حیات جعلی



آرش سنجایی
کارگردان تئاتر

رومن پولانسکی در یکی از آن فیلم‌های کوتاه اولیه‌اش، قصه پیرزنی را روایت می‌کند که در یک توالیت عمومی شهری کار می‌کند. پیرزن در طول روز و وسط کارهای روزانه‌اش، گاهی روی یک صندلی می‌نشیند و غرق در رؤیای می‌شود؛ رؤیایی که در آن پیرزن معشوقه‌ای دارد و همه چیز در افرای غریب، پاکیزه و زیباست. انگار که بخش رؤیابین ذهنش، تنها مفر و ملجأ مصلطی ست که از آن محیط چندان آوار جدایش می‌کند و او را به دنیایی دیگر می‌برد؛ دنیایی که بر عکس دنیایی که در آن کار می‌کند، دنیایی جذاب و دل‌ریاست. به نظر من هم نکته اساسی بین واقعیت و رؤیا همین است؛ اینکه تمام مایک زندگی درونی هم داریم؛ آنجا که رنج روزمره را به درون مختصات رؤیای می‌کشانیم و مثل پیرزن فیلم پولانسکی، حیاتی جعلی برای خودمان می‌سازیم، واژه ترکیبی رؤیاهای جسمانی، پوچی‌اش در اینجا معنای گیرنده گاهی هیچ‌کدام از رؤیاهایمان جسمیت نمی‌گیرند و در سطح همان وضعیت «رؤیا» می‌مانند و می‌پکنند؛ برای من هم همین است، خصوصاً در این روزهایی که تجربه می‌کنیم، هیچ وقت نباید دست از رؤیایابی برداریم. آدمی به رؤیا زنده است، نه تنها رؤیایابی بلکه رؤیا سازی. همه تلاش و کوشش ما باید بر این مبنای باشد که رؤیایی را که در سر می‌پروا کنیم، به واقعیت تبدیل کنیم و به سرانجام برسانیم. دنیا بدون رؤیا، تیره و تاریک می‌شود.